

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل دوم بر رد نظر صاحب فصول در مورد وجوب مقدمه: اگر مکلف، مقدمه را در خارج ایجاد کرد - مثلاً نصب نردبان تحقق پیدا کرد - ولی هنوز ذی‌المقدمه تحقق پیدا نکرده است ولی مقدمه را مکلف ایجاد کرد؛ در این جا سؤال می‌کنیم آیا وجوب غیري متعلق به مقدمه ساقط شد یا خیر؟ با این‌که مقدمه را انجام داده و از نظر مقدمه هیچ نقصی در کار نیست، آیا وجوب غیري متعلق به مقدمه ساقط شد یا خیر؟

اگر بفرمایید وجوب غیري متعلق به مقدمه ساقط نشده است؛ می‌گوییم: پس چه باید کرد تا در اینجا این وجوب غیري مقدمه ساقط شود؟

از نظر مقدمه، نقصی و کمبودی در کار نیست؛ الآن که نصب نردبان تحقق پیدا کرده است، آیا جز تکلیف به ذی‌المقدمه، وجوب و طلب دیگری در کار است؟ اگر قبل از امر مولی به کون علی السطح این نصب نردبان در خارج محقق بود، آیا وجوب غیري در کار بود؟ حالا هم که مکلف نصب نردبان کرده است، بقاء وجوب غیري دیگر معنا ندارد. باقی باشد. و یا اگر اصلاً فرض کنیم که نصب نردبان مقدمیت برای کون علی السطح نمی‌داشت، آیا در این جا جز وجوب متعلق به ذی‌المقدمه، چیزی دیگری در کار بود؟ پس حالا هم که نصب نردبان توسط مکلف واقع شده است و بدون هیچ نقصی تحقق پیدا کرده است، دیگر وجوب غیري متعلق به نصب نردبان نمی‌تواند باقی باشد و حتماً باید این تکلیف متعلق به مقدمه، ساقط شده باشد.

پس حرف اول آخوند این شد که اگر مکلفی مقدمه را در خارج انجام داد، ولی هنوز ذی‌المقدمه تحقق پیدا نکرده است؛ جای تردید نیست که تکلیف متعلق به مقدمه ساقط شد. و وجوب غیري مقدمه از بین رفته است؛ و بنابر این وجوب غیري نصب نردبان با وجود نصب نردبان نمی‌تواند باقی باشد.

اکنون سؤال دوم پیش می‌آید که چنانچه وجوب غیري مقدمی ساقط شد علت سقوط آن چیست؟

تکلیفی اگر بخواهد ساقط شود از یکی از سه راه ساقط می‌شود:

1- تکلیف به خاطر موافقت و انجام آن، ساقط می‌شود.

2- تکلیف به خاطر عصیان و نافرمانی، ساقط می‌شود؛ مثل تکلیف ادایی متعلق به نماز ظهر که اگر کسی از زوال شمس إلى غروب شمس این تکلیف را انجام نداد، تکلیف ادایی به خاطر مخالفت و عصیان ساقط می‌شود. پس يك راه برای سقوط تکلیف، عصیان تکلیف است.

3. راه سوّم برای سقوط تکلیف این است که موضوع تکلیف منتفی شود و از بین برود، مثل این که مردم مکلف بودند به این که این میّت مسلمان را تجهیز کنند ولی قبل از آن که مردم این میّت را تجهیز کنند، سیلی آمد و این میّت را با خود برد به طوری که مردم مأیوس هستند که به او دست یابند یا حریقی واقع شد و میّت مسلمان در آتش به طور کلی سوخت و تبدیل به خاکستر شد، در این جا تکلیف ساقط می شود و وظیفه تجهیز برای مردم باقی نمی ماند؛ و علت سقوط تکلیف از بین رفتن موضوع تکلیف است، زیرا میّت باقی نیست تا لزوم تجهیز داشته باشد.

پس همیشه سقوط تکلیف باید به یکی از این امور باشد: إمّا الموافقة وإمّا العصیان وإمّا ارتفاع موضوع التکلیف.

حال سوال این است که چنانچه که مکلف نصب نردبان کرده، و هنوز ذی المقدمه تحقق پیدا نکرده است، و از طرفی هم پذیرفتید که تکلیف به مقدمه ساقط شده است؛ سؤال این است که آیا سقوط تکلیف در این جا به کدامیک از آن راههای سه گانه است؟ آیا به خاطر عصیان، تکلیف به مقدمه ساقط شده است؟ یعنی چون که مکلف نصب نردبان کرده است. امر مقدّمی را عصیان کرده است؟ که برای خاطر عصیان ساقط نشده است؛ ضمن اینکه به خاطر ارتفاع موضوع تکلیف هم نیست که تکلیف ساقط شده باشد، زیرا موضوع تکلیف مرتفع نشده است و الآن هم مکلف نسبت به مقدمه و ذی المقدمه آزاد است.

پس چاره ای ندارید که بگویید این جا تکلیف (نصب نردبان) به خاطر موافق بودن با وجوب غیری و به خاطر موافقت، این تکلیف (نصب نردبان) ساقط شده است. و اگر اعتراف کردید به خاطر موافقت ساقط شده است، پس نتیجه این می شود که وجوب غیری و وجوب مقدّمی به ذات مقدمه (نصب نردبان) متعلّق است؛ و در این صورت ترتب ذی المقدمه و انجام ذی المقدمه چه مدخلیتی در وجوب غیری مقدمه می تواند داشته باشد؟ این جا مکلف مقدمه را انجام داد و با انجام مقدمه، تکلیف ساقط شد و علت سقوط تکلیف هم مسأله موافقت و تحقق مأموریه در خارج است. این دلیل دوّم بود که آخوند در برابر صاحب فصول ذکر کردند.

إن قلت: ما گاهی اوقات به يك مواردی برخورد می کنیم و می بینیم که تکلیف ساقط شده است، ولی سقوط تکلیف به خاطر موافقت و عصیان نبوده است.

در حقیقت يك راه چهارمی برای سقوط تکلیف در کار است و راه سقوط تکلیف منحصر به این سه مورد مذکور که شما ذکر کردید نیست، و يك راه چهارمی هم برای سقوط تکلیف داریم و آن راه چهارم این است که اگر در يك موردی ببینیم غرض تکلیف حاصل شده است، هر چند حصول آن غرض و هدف فرضاً ارتباطی با فعل مکلف ندارد - مثل این که گاهی اوقات در واجبات توصیّیه با فعل غیر، آن هدف و غرض حاصل می شود - تکلیف ساقط می شود؛ مثلاً شما موظّف هستید که برای نماز - به عنوان مقدمه آن - غسل ثوب کنید، ولی اگر این غسل ثوب بوسیله عمل غیر - مثل باد - محقق شد، مسقط تکلیف است؛ زیرا غرض از غسل ثوب، طهارت لباس بود و این طهارت ثوب بواسطه فعل دیگری حاصل شد و دیگر تکلیفی نسبت به غسل ثوب بر عهده مکلف نیست.

حتّى بالاتر از این: اگر با فعل مُحَرَّم، غرض از تکلیف وجوبی حاصل شود؛ تکلیف ساقط می شود با این که بواسطه فعل حرامی غرض آن تکلیف حاصل شده است مثل این که اگر انقاز غریقی، وجوب فعلی پیدا بکند ولی دو راه برای انقاز غریق موجود باشد: یکی این که از ملك غیر و بدون رضایت او عبور کند، و يك راه این که از زمین مباح عبور کند. حال چنانچه کسی عمداً و با توجه، عبور از ملك غیر را برای انقاز غریق اختیار کرد و فعل مُحَرَّم را اختیار کرد؛ بعد از عبور از ملك غیر، وجوب مقدّمی متعلّق به مقدمه ساقط می شود، در حالیکه سقوط این وجوب مقدّمی با فعل مُحَرَّم بوده است. أمّا اینکه وجوب مقدّمی ساقط می شود به این جهت است که غرض حاصل شده است، زیرا غرض عبارت است از تمكّن شما برای انقاز غریق؛ و با عبور از ملك غیر این تمكّن و قدرت برای شما پیدا می شود.

خلاصه اشکال این است که: راه سقوط تکلیف منحصر به این سه امری که شما ذکر کردید نیست، بلکه راه چهارمی در کار است که عبارت است از این که: اگر با عمل غیر یا بواسطه فعل محرمی، غرض از تکلیف حاصل بشود و هدف از تکلیف تحقق پیدا کند، در این صورت تکلیف ساقط می شود. و ممکن است که در مانحن فیه، همین راه چهارم را اختیار کرده و بگوییم: این نصب نردبان که تحقق پیدا کرده، و هنوز ذی المقدمه حاصل نشده است، این نصب نردبان وجوب گیری ندارد؛ ولی هدف از واجب گیری و غرض از آن چون که با همین نصب نردبان تحقق پیدا می کند و لذا وجوب گیری ساقط می شود. پس چرا به این راه چهارم سقوط تکلیف و وجوب گیری مقدّمی توجه نکردید؟

[در این راه چهارم - تکلیف با فعل غیر ساقط شده است، در حالیکه تکلیف به من مکلف متوجه شده است نه به غیر. بنابراین مکلفی که تکلیف به او توجه پیدا کرده است، کاری نکرده است و آن گیری که متعلّق تکلیف را انجام داده است، وظیفه‌ای نداشته است.]

اما موافقت که همان راه اوّل است عبارت است از این که مکلف، مأموریه را در خارج انجام بدهد. از این رو، این راه چهارم با راه اوّل فرقی روشن است.]

قلت: آخوند می فرماید: درست است و تمام حرفهای شما را قبول داریم، ولی حرفی که ما می زنیم این است که بین مسئله نصب نردبان در مانحن فیه و مسئله فعل غیر و فعل محرم فرق است.

در اینجا که لباس ما را دیگری تطهیر می کند معنا ندارد که فعل غیر، متعلّق تکلیف ما قرار بگیرد، یعنی ما موظف باشیم که شخص دیگری لباسهایمان را تطهیر بکند، که چنین چیزی معقول نیست. پس عمل دیگری، ولو این که غرض از تکلیف متوجه به مکلف را تحصیل می کند، ولی او نمی تواند وظیفه‌ای نسبت به فعل غیر داشته باشد به طوریکه شارع بتواند بگوید که بر مکلف واجب است که شخص دیگری لباس او را تطهیر بکند. این مطلب غیر صحیحی است، زیرا آنچه که بر مکلف واجب است فعل خودش است، ولی فعل غیر چگونه می تواند متعلّق تکلیف و جوبی مکلف قرار بگیرد؟! پس فعل غیر نمی تواند متعلّق تکلیف مکلف قرار گیرد.

فعل محرم هم همین طور: در آن جا که انقاذ غریق دوتا راه دارد - يك راه حرام و يك راه حلال - آن راه حرام به خاطر حرمت و وجود مانع نمی شود که وجوب گیری به آن تعلّق بگیرد؛ پس با این که غرض واجب گیری را تأمین می کند و با این که نتیجه اش با راه مباح یکی است، ولی این فعل محرم نمی تواند وجوب گیری پیدا کند.

اما در مانحن فیه، نصب نردبان که از مکلف تحقق پیدا کرده است، چه نقصی دارد و چه مانعی در آن است؟

آیا فعل غیر است یا فعل خود مکلف است؟ مسلماً فعل خود اوست.

آیا فعل اختیاری است یا غیر اختیاری؟ اختیاری است.

آیا مبتلای به حرمت و مانع است؟ خیر، مبتلای به مانع هم نیست.

بنابراین نصب نردبانی که فعل اختیاری خود مکلف است و به دیگری هم ارتباطی ندارد و مبتلای به مانع و حرمت هم نیست و هدف واجب گیری را هم تأمین می کند، مع ذلك چرا واجب نباشد؟ و چرا وجوب گیری به نصب نردبان متعلّق نباشد؟

پس ناچارا باید بگویید که نصب نردبان، واجب غیری است و انجام آن هم به خاطر موافقت، این وجوب غیری را از بین برده است؛ یعنی به خاطر این که خودش مأمور به است، نه به خاطر این که مأمور به نیست ولی هدف مأمور به را تأمین می کند.

به این ترتیب، با این که راه چهارم شما را قبول داریم، ولی این راه چهارم ارتباطی به مانحن فیه نمی تواند پیدا بکند و این جا مسئله فعل غیر نیست و این جا فعل اختیاری مباح مربوط به شخص مکلف است، در حالی که هدف وجوب غیری را تأمین کرده است. پس واجب غیری است و انجام آن هم به خاطر موافقت، این واجب غیری را ساقط کرده است.

پس نتیجه این شد که مقتضای دلیل دوّم آخوند در برابر صاحب فصول این است که ذات مقدمه واجب است و مسئله ترتب ذی المقدمه هیچ مداخلیتی ندارد.

دلیل مرحوم صاحب فصول بر مبنای خود در باب وجوب مقدمه

دلیل خود صاحب فصول: از مجموع کلمات صاحب فصول چنین استفاده می شود که سه تا دلیل بر مطلب خودش اقامه کرده است:

1- دلیل اوّل: در مسئله وجوب مقدمه، این وجوب مقدمه به چه چیزی ارتباط دارد؟ و همه می گویند: این مربوط به عقل و حکم عقل به ملازمه است. در باب مقدمه واجب آنچه که اساس بحث واقع می شود مسئله ملازمه بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه است و حاکم به این ملازمه هم عقل است.

پس ما باید سراغ عقل برویم و ببینیم که در چه مواردی، عقل این ملازمه بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه را ثابت می داند، آیا وجوب غیری را برای مطلق مقدمه ثابت می داند یا برای خصوص مقدمه موصله؟

صاحب فصول می گوید: به عقیده ما عقل چنین جواب می دهد که در خصوص مقدمه موصله، ملازمه بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه ثابت است. اما در باب مقدمه غیر موصله حکم به ملازمه نمی شود.

خلاصه دلیل اوّل صاحب فصول این است: که آن عقلی که حاکم به ملازمه است تنها آن مقدمات موصله را طرف ملازمه می داند و در مقدمات موصله حکم به ملازمه بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه می کند، ولی مقدمات غیر موصله از طرف ملازمه عقلی خارج است.

2- دلیل دوّم: دلیل دوّم صاحب فصول این است که: با مراجعه به وجدان باید ببینیم که آیا مولی و آمری که هیچ نقص و کمبودی از نظر عقل و حکمت ندارد، چنین مولی و آمری در مقام طلب می تواند چنین بگوید که «کون علی السطح برایم مطلوب است و آن نصب نردبانی مطلوب است که در دنبالش کون علی السطح تحقق پیدا کند» یا نمی تواند چنین بگوید؟ و اگر از این مولی سؤال شود که اگر در دنبال نصب نردبان، کون علی السطح واقع نشد، آیا این نصب نردبان مطلوب شما هست یا نه؟ می تواند جواب بدهد که: این نصب نردبان مطلوب من نیست؛ و اگر در دنبال نصب نردبان، ذی المقدمه واقع نشود، من این مقدمه را نمی خواهم و این مقدمه مطلوبیت - ولو مطلوبیت غیریه - برای من ندارد. خوب؛ اگر مطلق مقدمه واجب باشد، آیا مولای حکیم عاقل می تواند چنین تصریحی بکند؟ کما این که نمی تواند به طور کلی تصریح کند که «کون علی السطح» مطلوب من است و هیچیک از مقدمات - حتی این مقدمه موصله یعنی نصب نردبان - مطلوب من نیست و چنین تصریحی قبیح است. ولی از این طرف می بینیم می تواند تصریح بکند که نصب نردبانی را مورد طلب و علاقه من است که به دنبالش کون علی السطح تحقق یابد، ولی اگر به دنبالش ذی المقدمه نیاید اصلاً مطلوب من نیست.

خلاطه دلیل دوّم صاحب فصول این است: می‌بینیم مولى به این‌که مقدمه غیر موصله، مطلوب او نیست تصریح می‌کند و این تصریح از نظر عقلاء و از نظر عرف هیچ مانعی ندارد.

3. دلیل سوّم: صاحب فصول می‌فرماید: این يك مسئله وجدانی محض است و به عقل مولى هم کاری ندارد و فقط مراجعه به وجدان خودتان کافی است. شما وقتی به وجدان مراجعه کنید، می‌بینید اگر چیزی به خاطر چیز دیگری متعلّق اراده شما واقع شد و چیزی به خاطر يك غایتی مورد طلب و اراده شما شد، اگر چنین چیزی تحقق پیدا بکند بدون این‌که آن غایت بر آن مترتب شود و بدون این‌که آن هدف اصلی بر آن مترتب شود؛ آیا باز هم این چیز مورد علاقه و اراده شما هست؟ نصب نردبان به چه درد مولى می‌خورد؟

او نصب نردبان را برای کون على السطح می‌خواهد. اراده متعلّق به نصب نردبان به خاطر آن غایت و ترتب کون على السطح است. پس اگر در يك موردی آن غایت مترتب نشد، اصلاً نصب نردبان، وجود و عدمش در نظر مولى یکسان است.

پس از این‌جا نتیجه می‌گیریم که اگر نصب نردبان به خاطر غایتی، متعلّق اراده واقع شد برای خاطر يك غایتی؛ وجود آن غایت و هدف در مراد مدخلیت دارد، یعنی: نصب نردبان به تنهایی مراد نیست، بلکه نصب نردبانی که به دنبالش ذی‌المقدمه تحقق پیدا بکند مراد است. و این يك مسئله وجدانی است که هر کس به وجدان خودش مراجعه کند - به عقیده صاحب فصول - این مطلب تصدیق خواهد کرد.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين